

غزلِ غزلهای سلیمان

مقدمه

«غزلِ غزلها» مجموعه‌ای از اشعار زیبای عاشقانه است که از زبان عاشق و معشوق در وصف یکدیگر سروده شده‌اند. این کتاب به «غزلهای سلیمان» نیز معروف است، زیرا عنوان عبری کتاب، آن را به سلیمان نسبت می‌دهد.

یهودیان این غزلها را تصویری از رابطه‌ی خدا با قوم برگزیده‌ی او می‌دانند و مسیحیان آنها را بیانگر رابطه‌ی روحانی‌ای بین مسیح و کلیسا تعبیر می‌کنند.

فهرست مندرجات:

- غزل اول: فصل ۱: ۱ - ۷: ۲
- غزل دوم: فصل ۲: ۸ - ۵: ۳
- غزل سوم: فصل ۳: ۶ - ۱: ۵
- غزل چهارم: فصل ۵: ۲ - ۳: ۶
- غزل پنجم: فصل ۶: ۴ - ۴: ۸
- غزل ششم: فصل ۸: ۵ - ۱۴

۱ غزل‌های زیبای سلیمان.

معشوقه

۲ مرا با لبانت بیوس، زیرا محبت تو گواراتر از شراب است. ۳ عطر بدن تو خوشبو است. نام تو رایحهٔ مطبوعی را به مشام می‌رساند و دوشیزگان مفتون تو می‌شوند. ۴ بیا با هم از اینجا برویم. تو سلطان قلمرو دلم باش و مرا به عجله بیا تا با هم خوش باشیم، زیرا محبت تو خوشتر از شراب است و همگی از دل و جان شیفته و شیدای تو هستند.

۵ ای دختران اورشلیم، من سیاه و مانند خیمه‌های قیدار و همچون پرده‌های زرین سلیمان زیبا و قشنگ هستم. ۶ بخاطری که سیاه هستم این چنین به من نگاه نکنید، زیرا آفتاب مرا سوختانده است. برادرانم بر من خشمگین بودند و مرا به نگهبانی تاکستانها گماشته‌اند. ولی من وقت نداشتم که از تاکستان خود مراقبت کنم.

۷ ای آنکه روح و روان من مفتون تو است، به من بگو که رمه‌ات را کجا می‌چرانی؟ هنگام ظهر گوسفندان را کجا می‌خوابانی؟ چرا به جستجوی تو در بین گله‌های دوستان بروم؟

معشوق

۸ ای سرخیل خوبان جهان، اگر نمی‌دانی، ردگله را تعقیب کن و بزغاله‌هایت را در کنار خیمه‌های چوپانها بچران. ۹ محبوب من، تو همچون مادیانهای عرادهٔ فرعون زیبا و دل‌آرا هستی. ۱۰ گیسوان تو رخساره‌هایت را می‌آرایند و مانند جواهر زینت‌گردنت هستند. ۱۱ ما برایت زنجیرهای طلا با دکمه‌های نقره می‌سازیم.

معشوقه

۱۲ پادشاه من بر بستر خود آرمیده و از بوی عطر دلپذیر من سرمست شده است.

^{۱۳} محبوب من در آغوشم بسان مُر، عطر خوشبو دارد. ^{۱۴} معشوق من مانند گل‌های وحشی است که در تاجکستان عین جدی می‌شگفند.

معشوق

^{۱۵} ای محبوب من چقدر قشنگ هستی. تو بسان کبوتران زیبا و خوشنما هستی.

معشوقه

^{۱۶} ای دلربای من، تو واقعاً شیرین و مقبول هستی. چمن سبز بستر ما است ^{۱۷} و درختان سرو و صنوبر سایبان ما اند.

^۱ ^۲ من گل نرگس شارون و سوسن دره‌ها هستم.

معشوق

^۲ معشوقه من در بین دوشیزگان مانند سوسنی است در میان خارها.

معشوقه

^۳ محبوب من در میان مردان جوان همچون درخت سیبی است در بین درختان جنگل. خوش و سرمست در زیر سایه‌اش می‌نشینم و میوه‌اش در کامم شیرین و گوارا است. ^۴ او مرا به سالون ضیافت خود آورد و عَلمِ محبت را بالای سرم برافراشت. ^۵ مرا با کشمش نیرو بخشید و روانم را با سیب تازه کرد، زیرا من بیمارِ عشق او هستم. ^۶ دست چپ او زیر سرم بود، با دست راست خود مرا در آغوش می‌کشید. ^۷ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوان صحرا قسم می‌دهم که محبت را تا خودش نخواهد بیدار نکنید و آسایش او را برهم نزنید!

معشوقه

^۸ به صدای پای محبوب من گوش بدهید که با جست و خیز از فراز کوهها و تپهها می‌آید! ^۹ محبوب من همچون غزال و آهو بچه‌ای است. او در پشت دیوار ایستاده است و از کلکین می‌نگرد. ^{۱۰} محبوب من خطاب به من کرده می‌گوید.

معشوق

«ای معشوقه من، ای زیبای من، برخیز و بیا. ^{۱۱} زیرا زمستان گذشته است و موسم باران پایان رسیده و رفته است. ^{۱۲} گلها از زمین سرزده‌اند و زمان نغمه‌سرای رسیده است. آواز فاخته در کشتزار ما، گوشها را نوازش می‌دهد. ^{۱۳} درختان انجیر میوه بار آورده، تاکها شگوفان شده‌اند و رایحه آن‌ها مشام را عطرآگین ساخته است. ای محبوبه من، ای زیبای من، برخیز و بیا!» ^{۱۴} ای کبوتر من که در شکاف صخره‌ها و در پشت سنگها پنهان هستی، بگذار که روی قشنگت را ببینم و صدای شیرینت را بشنوم، زیرا صدای تو شیرین و روی تو قشنگ است. ^{۱۵} روباهها، روباهای کوچک را بگیرد که تاکستانها را خراب می‌کنند، زیرا تاکستانهای ما شگوفه کرده‌اند.

معشوقه

^{۱۶} محبوب من از آن من است و من از آن او. او گله خود را در بین گل‌های سوسن می‌چراند. ^{۱۷} ای محبوب من، پیش از آنکه نسیم سحرگاهی بوزد و سایه‌ها بگریزند، پیش من بیا. مثل غزال و آهو بچه بر کوههای صعب‌العبور بسوی من بخرام.

^{۱۸} شب هنگام در بستر خود غنودم و او را که محبوب جانم است در عالم خواب جستجو کردم، اما در یافتنش موفق نشدم. بدنبال او گشتم، ولی او را نیافتم. ^{۱۹} برخاستم و در کوچه‌ها و میدانهای شهر بسراغش رفتم، بازهم نتوانستم محبوب جانم را پیدا کنم.

۳ پاسبانان شهر مرا دیدند و من از آن‌ها پرسیدم: «آیا آن کسی را که محبوب جانم است دیده‌اید؟» ۴ هنوز از آن‌ها چندان دور نشده بودم که محبوبِ جانم را یافتم. او را محکم گرفتم و نگذاشتم که برود. سپس او را به خانهٔ مادرم و در اطاقی که مرا بدنیا آورده بود، بردم. ۵ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوان صحرا قسم می‌دهم که محبت را تا خودش نخواهد بیدار نکنید و آسایش او را برهم نزنید!

معشوقه

۶ این چیست که مانند ستون دود از بیابان برمی‌خیزد و فضا را با بوی مُر و عطرهاى تاجران معطر ساخته است؟ ۷ ببینید، این تخت روان سلیمان است که با شصت نفر از نیرومندترین مردان اسرائیل می‌آید. ۸ همهٔ آن‌ها جنگ‌آوران آزموده و با شمشیر مسلح هستند. هر یک شمشیری به کمر بسته است تا در برابر حملهٔ شبانه آماده باشد. ۹ سلیمان پادشاه برای خود یک تخت روان از چوب لبنان ساخته است. ۱۰ ستونهایش از نقره و سقفش از طلا است. چوکی‌اش با پارچهٔ ارغوانی که دختران اورشلیم آنرا با عشق و محبت بافته‌اند، پوش شده است. ۱۱ ای دختران اورشلیم، بیرون بیایید و سلیمان پادشاه را ببینید. او را با تاجی که مادرش در روز خوشِ عروسی‌اش بر سر او نهاد، تماشا کنید.

معشوق

۴ ای عشق من، تو چقدر زیبایی! چشمان تو در پس رو بند به قشنگی کبوتران‌اند. موهای افشان تو همچون گلهٔ بزها است که از کوه جلعاد پائین می‌شوند. ۲ رشتهٔ دندانهای ظریف تو به سفیدی گوسفندانی هستند که تازه پشم شان چیده و شسته شده باشد. همگی جفت جفت و مرتب هستند. ۳ لبهای نازک تو بسان رشتهٔ قرمز و دهانت زیبا است. رخساره‌هایت در پشت رو بند مثل دو نیمهٔ اناراند. ۴ گردنت همچون برج داود صاف و گرد است و گلوبندش مانند هزار سپر جنگ‌آورانی است به دور برج. ۵ دو پستان تو مثل دو آهو بچه‌ای هستند که در میان گل‌های سوسن می‌چرند. ۶ پیش از آنکه نسیم سحرگاهی

بوزد و هوا روشن شود، من به کوه مُر و تپه کُنْدُر می‌روم. ^۷ ای عشق من، تو چه زیبایی!
در جمال کامل هستی و عیبی نداری.

^۸ ای عروس من، با من از لبنان بیا. از فراز کوه لبنان و امانه و از قلّه کوههای سنیر و
حرمون، جایی که بیشه شیر و پلنگ است، پائین بیا. ^۹ ای محبوبه من و ای عروس من،
با یک نگاه دلم را ربودی و با حلقه گلوبندت مرا به دام انداختی. ^{۱۰} ای عزیز من و ای
عروس من، چه شیرین است عشق تو! محبت تو گواراتر از شراب و بوی عطر تو بهتر از
رایحه همه عطرها است. ^{۱۱} ای عروس من، از لبانت عسل می‌چکد و در زیر زبانت
عسل و شیر نهفته است. بوی جامه‌ات بسان عطر دل‌اوز درختان لبنان است. ^{۱۲} ای
محبوبه من و ای عروس من، تو مثل باغ دربسته و مانند چشمه دست‌نیافتنی هستی. ^{۱۳}-
^{۱۴} تو مثل باغ پُر ثمر انار هستی که میوه‌های خوش طعم به بار می‌آورد. در تو سنبل و
ریحان، زعفران و نیشکر، دارچینی و بوته‌های خوشبو، مثل مُر و عود می‌رویند. ^{۱۵} تو
مانند چشمه آب حیات هستی که از کوههای لبنان جاری است و نهالان را سیراب
می‌سازد.

معشوقه

^{۱۶} ای نسیم شمال و ای باد جنوب برخیزید! بر باغ من بوزید تا رایحه من فضا را معطر
سازد. بگذارید محبوب من به باغ خود بیاید و از میوه‌های خوش طعم آن بخورد.

معشوق

^{۱۷} ای محبوب من و ای عروس من، من به باغ خود آمده‌ام. مُر و عطرها را
می‌چینم. عسل خود را می‌خورم و شراب و شیر خود را می‌نوشم.

دختران اورشلیم

ای دلدادگان بخورید و بنوشید و از محبت سرمست شوید.

معشوقه

^۲ من خواب هستم، اما دلم بیدار است. صدای محبوبم را می شنوم که دروازه را می کوبد و می گوید: «دروازه را باز کن ای محبوب من، ای عشق من، ای کبوتر من و ای آنکه در جمال و زیبایی کامل هستی، زیرا سرم از شبنم سحرگاهی و حلقه های مویم از نم باران شب، تر است.»

^۳ لباسم را از تن بیرون کردم، چگونه می توانم آن را دوباره بپوشم؟ پاهایم را شستم، چطور می توانم آن ها را دوباره کثیف نمایم؟

^۴ محبوبم دست خود را از سوراخ دروازه داخل کرد تا آن را باز کند. تمام بدنم به لرزه آمد. ^۵ برخاستم تا دروازه را برایش باز کنم و چون دست به قفل بردم انگشتانم به مَر آغشته شد. ^۶ اما وقتی دروازه را گشودم، محبوبم رفته بود. چقدر دلم می خواست که صدایش را بشنوم. به جستجویش رفتم، اما او را نیافتم. صدایش کردم، ولی جوابم نداد.

^۷ پاسبانان شب مرا یافتند، مرا زدند و زخمی ام کردند. پهره دارانی که بر حصارها بودند، قبای مرا ربودند. ^۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می دهم که اگر محبوب مرا یافتید، به او بگوئید که من بیمار عشق او هستم.

دختران اورشلیم

^۹ ای زیباترین خوبرویان، محبوب تو بر مردان دیگر چه برتری دارد و فضیلت او بر سایر محبوبان چیست که ما را اینچنین قسم می دهی؟

معشوقه

^{۱۰} محبوب من زیبا و نیرومند است و در بین ده هزار جوان ممتاز می‌باشد. ^{۱۱} سر او موهای مجعد و مشکینی به رنگ زاغ دارد و ارزش آن بیشتر از طلای ناب است. ^{۱۲} چشمانش به زیبایی کبوترانی‌اند که در کنار چشمه آب نشسته و گوئی خود را در شیر شسته‌اند. ^{۱۳} رخساره‌هایش مانند باغچه‌ای است پر از گل‌های خوشبو و معطر. لب‌هایش بسان سوسن‌های است که از آن‌ها عطر مری می‌چکد. ^{۱۴} بازوانش مثل میله طلا و با جواهر آرایش یافته‌اند. پیکرش همچون عاج شفاف و با یاقوت زرد آراسته شده است. ^{۱۵} ساق‌هایش مانند ستون‌های مرم‌راند که بر پایه‌هایی از طلای ناب قرار داشته باشند. چهره‌اش بسان سروهای آزاد لبنان بی‌نظیر است. ^{۱۶} کلام او شیرین و همه چیزش زیبا و دلکش است. ای دختران اورشلیم، یار و دلدار من اینهمه اوصاف را دارد.

دختران اورشلیم

^{۱۶} ای زیباترین زن، محبوبت کجا رفته است؟ جایش را به ما بگو تا برویم و پیدایش کنیم.

معشوقه

^۲ محبوب من به باغ خود رفته است تا گله خود را در گرد گل‌های خوشبو بچراند و سوسنها را بچیند. ^۳ من به محبوبم تعلق دارم و او از آن من است. او گله خود را در میان گل‌های سوسن می‌چراند.

معشوق

^۴ ای عشق من، تو مانند ترزه زیبا و مانند اورشلیم قشنگ هستی. تو همچون لشکر آماده

برای جنگ، با هیبت هستی.^۵ بسوی من نگاه مکن، زیرا چشمانت مرا جادو کرده‌اند. موهای افشانت مانند گله بزهایی‌اند که از کوه جلعاد پائین می‌شود.^۶ دندانهای تو به سفیدی گوسفندانی‌اند که تازه شسته شده باشند و همگی جفت جفت و مرتب هستند.^۷ رخساره‌های تو در پشت رویند مانند دو نیمه‌اناراند.^{۸-۹} در بین شصت ملکه و هشتاد کنیز و دختران بیشمار، کسی مثل کبوتر من بی‌عیب و کامل پیدا نمی‌شود. او دختر دل‌بند و یگانه مادر خود است. دختران جوان وقتی او را می‌بینند، از او توصیف می‌کنند و ملکه‌ها و کنیزان او را می‌ستایند.^{۱۰} و می‌پرسند: «این کیست که مثل سپیده صبح تابان است، مانند مهتاب قشنگ و همچون آفتاب درخشان و بسان ستارگان پُر شکوه است.»^{۱۱} من در میان درختان بادام رفتم تا سرسبزی وادی را تماشا کنم و ببینم که آیا تاکهای انگور شگوفان شده و درختان انار گل کرده‌اند؟^{۱۲} بی آنکه خودم بدانم، بسرعت عراده عمیناداب به آنجا رسیدم.

دختران اورشلیم

^{۱۳} برگرد، ای شولمی برگرد، برگرد تا ترا تماشا کنیم.

معشوقه

چرا می‌خواهید مرا تماشا کنید؟ من بین دو قطار تماشاچیان می‌رقصم.

معشوق

^{۱۷} ای شاهدخت من، پاهایت در کفشها چه زیب دارند. ساقهای خوشتراش تو مثل جواهراتی‌اند که با دست هنرمند ماهری تراشیده شده باشند.^۲ ناف تو مانند جام گردی است که همیشه پُر از شراب گوارا باشد. مثل خوشه گندم میان سوسنها.^۳ پستانهایت همچون دو آهوبچه دوگانگی هستند.^۴ گردنت برجی از عاج است و چشمانت بسان

حوض شهر حشبون کنار دروازه بیت ربیم. بینی ات به قشنگی برج لبنان است که بر سر راه دمشق قرار دارد.^۵ سرت مثل کوه کرمل برافراشته و زلفانت همچون ارغوان معطراند. پادشاهان اسیر حلقه های گیسویت می باشند.

ای محبوبه من، تو چقدر زیبا و دلکش و چه شیرین و قشنگ هستی.^۷ قامتی رسا بسان نهال خرما و پستان هائی همچون خوشه های خرما داری.^۸ گفتم: «از این درخت خرما بالا می روم و میوه هایش را می چینم.» پستانهایت مانند خوشه های انگوراند و بوی نفس تو مثل بوی گوارای سیب است.^۹ بوسه هایت همچون بهترین شرابها است که از لب و دندان تو جاری می شوند و خفتگان را به زبان می آورد.

معشوقه

من به محبوبم تعلق دارم و او مشتاق من است.^{۱۱} بیا ای محبوب من تا به دشت و صحرا برویم و شب را در دهکده ای بسر ببریم.^{۱۲} و صبح وقت برخیزیم و سری به تاکستانها بزنیم تا ببینیم که آیا تاکهای انگور گل کرده و گلهای شان شگفته اند؟ ببینیم که آیا درختان انار شگوفان شده اند؟ در آنجا محبت خود را به تو تقدیم می کنم.^{۱۳} مهرگیاهها عطر خود را می افشانند و نزدیک دروازه های ما انواع میوه های گوارا وجود دارند. من همه چیزهای لذیذ تازه و کهنه را برای تو ای محبوب من، جمع کرده ام.

ای کاش تو برادر من می بودی که مادرم او را شیر می داد، که وقتی ترا در بیرون می دیدم، بی پروا می بوسیدمت.^۲ بعد ترا بخانه مادرم و به اطاقی که مرا دنیا آورده بود، می بردم. آنگاه شراب اعلی و شربت انار خود را به تو می دادم تا بنوشی.^۳ آه، چقدر آرزو دارم که دست چپش زیر سرم می بود و با دست راست خود مرا در بر می گرفت.^۴ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می دهم که محبت را تا خودش نخواهد بیدار نکنید و آسایش او را برهم نزنید!

دختران اورشليم

^۵ این کیست که بر محبوب خود تکیه داده و از صحرا می آید؟

معشوق

در زیر آن درخت سیب، جائی که مادرت ترا بدنیا آورد، بیدارت کردم.

معشوقه

^۶ عشق مرا مثل خاتم در دلت مهر کن و همچون بازوبند طلا بر بازویت ببند، زیرا عشق مانند مرگ نیرومند و مثل گور مهیب است و شعله هایش بسان شعله های پُر قدرت آتش با بیرحمی می سوزاند. ^۷ آبها نمی توانند آتش محبت را خاموش سازند. حتی سیلابها قادر نیستند که آن را فرو نشانند. هرگاه کسی بخواهد که عشق را با دارائی و ثروت خود به دست آورد، آن را خوار و حقیر می شمارد.

برادران دختر

^۸ ما خواهر کوچکی داریم که پستانهایش هنوز نمو نکرده اند. اگر کسی به خواستگاری او بیاید، چه بگوئیم؟ ^۹ اگر او دیوار می بود، بالایش یک برج نقره بنا می کردیم. اگر دروازه می بود، با تخته هائی از سرو او را می پوشانیدیم.

معشوقه

^{۱۰} من دیوارم و پستانهایم برجهای آن. محبوب من می داند که وقتی با او باشم، خوشنودی و آرامش می یابم.

معشوق

^{۱۱} سلیمان در بعل هامون تاکستانی داشت و آن را به دهقانان اجاره داد و هر یک از آن‌ها مکلف بود که در بدل میوه باغ یک هزار سکه نقره به او بدهد. ^{۱۲} سلیمان هزار سکه دارد و دهقانان هم دارای دو صد سکه هستند. من از خود تاکستان دارم و لازم نیست که هزار سکه نقره برای اجاره بدهم.

^{۱۳} ای محبوبه من، بگذار که صدایت را از باغ بشنوم و دوستانم هم منتظر شنیدن صدایت می‌باشند.

معشوقه

^{۱۴} محبوب من، عجله کن و مانند غزال و آهویچه بر کوههای عطرآگین، بسوی من بیا!